

درآمدی بر کتاب اسفار

الحكمة المتعالية في الاسفار الاربعة

همان گونه که نام اصلی کتاب گواهی می‌دهد روش فلسفه‌نگاری نویسنده در این نوشتار و حتی می‌توان گفت در تمام نوشتارهایش یک روش خاصی است که وی آن را «حکمت متعالیه» یعنی حکمت برتر نامیده و از این رهگذر فلسفه خود را یک فلسفه نوین و نوآورده جلوه داده است که نه بر اساس فلسفه مشاء استوار است و نه از فلسفه اشراق و افلاطونی‌نو پیروی مطلق می‌کند و نه از هیچ مکتبی از مکتبهای فکری و اعتقادی دیگر، و در عین حال بر تمام این روشهای تعلیمی برتری و بیشی می‌طلبد.

برخی از اساتید پیشین حکمت که دل خوش چندانی بدین گونه فلسفه‌نگاری نداشته‌اند این حکمت را یک حکمت تلفیقی نامیده و حتی نویسنده آن را به نوعی گردآوری از این سوی و آن سوی محکوم کرده‌اند. و برخی دیگر که خواسته‌اند هماهنگی خود را با نویسنده کتاب اسفار نشان دهند این کتاب را به صورت یک صلح میانگین که در حقیقت جمع بین آراء و نظریات تمام مکتبهای فلسفه و علم کلام و علم عرفان و تفسیر قرآن کریم و احادیث نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد، توجیه و معرفی کرده‌اند. این نظریه دوم را می‌توان با ابعاد سیاسی و تاریخی زمان ظهور کتاب مقارن دانست تا جایی که می‌توان ادعا نمود که لااقل یکی از اهداف فیلسوف ممکن است این بوده که اختلاف میان فلسفه و دین را از یک سوی و میان فلسفه و تصوف را از سوی دیگر که در آن زمان رواج بسیار داشته است از میان بردارد.

اما تمام این داورها پیرامون «حکمت متعالیه» از حدود یک بررسی سطحی و عجولانه تجاوز نمی‌کند و هیچ‌کدام این پرسش را که: «آیا حکمت برتر حقیقهٔ چه برتری و توفقی بر دیگر حکمتها که از زمان سقراط و افلاطون و ارسطو تا هم اکنون در شرق و غرب در دسترس پژوهندگان فلسفه بوده و می‌باشد در بر دازد؟» پاسخ نمی‌دهد.

به نظر نگارندهٔ این سطور آنچه را که فیلسوف اسلامی قرن هفدهم برتری و توفق حکمت خود بر حکمتهای دیگر نامیده است هرگز یک توفق ادعایی نیست و حتی نمی‌توان این برتری را یک تکامل تفسیری برای مکتبهای پیشین فلسفه به حساب آورد زیرا تکامل تفسیری که عاری از یک رابطهٔ منطقی باشد یک افزایش اتفاقی و یک تورم کلامی بیش نیست و به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را حکمت برتر نامیده. بلکه پی‌جویی ما در این مقاله بر این محور می‌گردد که با الهام از سمنتیک (Semantic) جدید به یک نوع برتری منطقی برای حکمت متعالیهٔ این فیلسوف بلندپایهٔ ایرانی اسلامی دست‌یازی کنیم تا به خوبی واضح و مدلل گردد حکمت او در عین این که از شاخه‌های فلسفه و حکمت هلنیک (Hellenic) محسوب است از یک برتری ابتکاری و منطقی نیز برخوردار است. در سیستم لینگویستیک (Linguistic) جدید یک تفاوت آشکاری را میان زبان موضوعی و زبان برتر نشان می‌دهند که در بسیاری از روشهای تعلیمی مورد استفاده قرار گرفته است. از جمله منطقیون جدید از این تقسیم‌بندی زبانی منطقی برتر و منطقی موضوعی خود را سازماندهی کرده و از این رهگذر فوائد سرشاری را برای آموزش منطقی ریاضی خود به دست آورده‌اند. در فلسفهٔ اخلاق نیز پژوهشگران این اندیشه اخلاق را به دو گونه بخش کرده که یکی را اخلاق برتر (meta-ethics) و دیگری را normative-ethics قواعد اخلاقی که همان اخلاق موضوعیست نامگذاری کرده‌اند. و در هر جا که این تقسیم به کار گماشته می‌شود پیشوند «متا» به معنای زبان برتر است که با آن زبان از موضوع مورد بحث گفتگوی و تفاهم به عمل می‌آید. اما زبان موضوعی مصطلحات و قواعد و مسائل خود آن موضوع مورد بحث است نه وسیلهٔ تفاهم. مثلاً در یک کلاس زبان انگلیسی که در ایران دائر است و دانش‌آموزان و آموزگار همه با زبان فارسی با هم سخن می‌گویند، زبان فارسی، زبان برتر است که خود موضوع بحث و گفتگو نیست اما وسیلهٔ تفاهم و گفتگوی پیرامون زبان انگلیسی قرار گرفته، و زبان موضوعی، زبان انگلیسیست که موضوع بحث و آموزش کلاس است. اما اگر فرض کردیم که در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران کلاسی دائر است که ادبیات زبان فارسی

را در سطح عالی به دانشجویان دوره دکتری می‌آموزند، آن‌گاه باید چنین بیندیشیم که زبان فارسی چونان پیشرفته‌زبانی‌ست که سطح معمولی آن زبان برتر است که وسیله تفاهم میان دانشجو و استاد قرار گرفته و سطح عالی آن زبان موضوعی‌ست که هدف آموزش عالی واقع شده است.

حال اگر بخواهیم این تقسیم‌بندی زبانی را در تبیین و تفهیم «حکمت متعالیه» صدرالدین شیرازی به کار بندیم باید بگوییم او برای آموزش عالی فلسفه خود دو زبان را به کار گماشته است که یکی را زبان برتر یعنی «حکمت متعالیه» نام نهاده که به وسیله آن سخن از فلسفه خود به میان آورده اما این زبان جز به‌عنوان پیش‌فرض مورد بحث و گفتگو نیست. و دیگر زبان موضوعی‌ست که همان زبان اصلی فلسفه مشاء و اشراق و سایر مکتب‌هایی‌ست که مورد بحث فلسفی او قرار گرفته است و زبان فلسفه در تاریخ درازمدت خود آن چنان پیشرفته و تکامل یافته است که به آسانی می‌تواند سطوح و مراحل اولیه آن زبان برتر یا اکسیمی‌های پذیرفته‌ای باشد که در حل مسائل و تئوری‌های پیچیده آن که زبان موضوعی فلسفه است به کار گماشته شود. این تفسیر اگر به نظر پژوهندگان فلسفه که بسیار کم‌یابند، پسندیده افتد، نه تنها فلسفه ملاصدرا را از اتهام تلفیق و ناستواری برکنار می‌دارد بلکه خواهد توانست که نوآوری‌های او را در یک سیستم اکسیمی‌تیک منطقی که از نظم بی‌نظیری برخوردار است توجیه و بازسازی نماید. حال باید دید که چگونه می‌توان از متن معروفترین نوشتار او که کتاب الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه است این طرح را به دست آورد.

اولین مطلبی که او در آغاز اندیشه‌گرایی خود آن‌هم نه به‌صورت مسأله بلکه در فرم یکی از مبادی تصویری موضوع فلسفه طرح می‌کند مفهوم ذهنی و همگانی وجود است و به همین جهت خوب آشکار است که نقطه آغازین فلسفه او مانند هر سیستم از سیستم‌های فلسفه عیناً با همان سرآغازی‌ست که دیگر مکتب‌های قدیم و جدید در پیش گرفته و راه حقیقت‌جویی را پیموده‌اند. زیرا که وجود شناخت اول است که به گفته ابن‌سینا بدون واسطه هیچ شناخت دیگری به ذهن می‌نشیند. یعنی مفهوم وجود یک شناخت برتری‌ست که بالاتر و برتر از آن هیچ شناختی نیست. هگل نیز در هماهنگی با این گفتار در منطق خود می‌گوید: «تزو وجود نخستین تز و نقطه آغازین منطق پویای دیالکتیک است زیرا وجود از امتیاز بی‌واسطگی مطلق (immediacy) برخوردار است

و به همین جهت می‌تواند پایه منطق دیالکتیک او قرار گیرد. از سوی دیگر وجود مفهومی‌ست که با سادگی و بساطتی که دارد به صورت یک مشترک معنوی (univocal) بر همه چیز در هر مقام و مرتبه که باشد از واجب الوجود گرفته تا ذرات ممکنات و از حقایق گرفته تا موهومات و متخیلات با یک معنا آن هم به‌طور ضرورت و قاطعیت منطقی انطباق و این‌همانی می‌یابد.

واضح است که تا بدین‌جا کاروان اندیشه‌گرایی صدرا با فلاسفه اشراق و مشاء و گروه‌های دیگر از فلسفه‌اندیشان گذشته و حال هم پیمایی داشته و هیچ‌گونه نوآوری را نشان نمی‌دهد. اما از این هنگام به بعد او برای نخستین بار در تاریخ کهنسال فلسفه پرسش خود را بدین‌گونه طرح می‌کند: «وجود با این فراگیرندگی بی‌پایان و بی‌نظیری که دارد آیا می‌تواند تنها یک مفهوم مجرد و انتزاعی ذهنی باشد که به کلی از ارزش مستقیم عینی و واقعیت بیرون از ذهن اعتبار کنندگان بی‌بهره باشد و تنها امتیاز فرعی و پی‌آمدهی آن در این خلاصه شود که از واقعیت‌های گوناگون ماهیات اشیاء سخن پراکنی و خبرچینی نماید؟» مسأله اصالت وجود یا اگزیستانسیالیسم (Existentialism) اسلامی که از نوآوری‌های این فیلسوف توانمند ایرانی‌ست پاسخ این پرسش می‌باشد. اصالت وجود در برابر اصالت ماهیت (Essentialism) هرچند بسته‌گریخته در خلال سخنان پیشینیان همچون ابن‌سینا و پیروان او دیده می‌شود اما این مسأله با این نام و نشان و با این اهمیت مخصوص که بتواند هر مشکلی فلسفی و عرفانی و کلامی را حل و فصل نماید اولین بار از سوی صدراالدین شیرازی طرح و مورد بررسی قرار گرفته است و به نظر این چنین می‌رسد که فیلسوف با طرح این مسأله بنیادین و سرنوشت‌ساز و دلائل بسیاری که برای اثبات نظریه خود ارائه می‌دهد، می‌خواهد شالوده‌زبان برتر خود را قبل از همه چیز طرح‌ریزی کرده و به دانشجویان فلسفه بیاموزد تا آنان با آموختگی پیشین این زبان همپای او به بحث‌های موضوعی رهنمون گردند چرا که می‌بینیم او بدون استثناء در تمام مسائل بعدی از هر قبیل که باشد همین وجود اخباری اصیل را که ساخته و پرداخته خود اوست به‌عنوان اکسیمی پیش‌ساخته بکار برده و به نظر خودش بحث خود را پیروزمندانه به فرجام می‌رساند.

اکنون به نظر می‌رسد که در این‌جا این نکته به‌خوبی آشکار گردیده که رمز تفوق و برتری زبان اصالت وجود بر زبان‌های موضوعی مباحث فلسفه ملاصدرا چیست و به چه علت منطقی او فلسفه خود را «حکمت متعالیه» دانسته نامگذاری کرده است. زیرا

همان گونه که گفته شد وجود در هر زبانی از یک سوی بدیهی‌ترین و از همین رهگذر برترین شناخت‌های انسانی‌ست که در قلمرو تفاهم عمومی انسانها قرار دارد و بدون هیچ واسطه‌ای در شناخت خود به خود و با آندک هشدار (تنبیه) نه تعریف شناخته می‌گردد. و از سوی دیگر این مفهوم فراگیرنده‌ترین و باز به همین جهت برترین و صدارت‌طلب‌ترین مفاهیم ذهنی‌ست که خود عامل شناخت هر چیزی‌ست و هیچ چیز عامل شناخت آن نیست. حال اگر وجود با داشتن این دو وجه امتیاز و برتری که بر سایر مفاهیم فلسفی و غیرفلسفی دارد احیاناً بتواند، همان گونه که صدرا می‌گوید، از ارزش اصالت و تحقق عینی در تمام مراحل و مراتب کمال و نقص خود نیز برخوردار باشد بدون تردید این کشف یک قدرت خلاقه‌ای در جهان علوم مابعدالطبیعه به وجود خواهد آورد که وسیله حل بسیاری از مشکلات و پاسخگویی اهم مسائل فلسفه و عرفان و دین خواهد بود و جنگ هفتاد و دو ملت را با نمایاندن چهره یکتایی و درعین حال بی‌نهایت فراگیرنده اصالت وجود همه را عذر تقصیر نهاده و به راه افسانه خواهد سپرد.

شاید به خاطر همین نکته که اصالت وجود بر تمام فلسفه ملاصدرا سایه برتری و حاکمیت منطقی افکنده است و همه جا این زبان به عنوان اکسیم پیش فرض و عمده‌ترین اصل موضوعی به کار استدلال و بیان اثبات مطلوب گماشته می‌شود و بنابراین، این مسأله دیگر نمی‌باید که در این کتاب در عداد مسائل مورد بحث قرار گیرد لذا او کتاب مستقلی که تنها اصالت وجود را طرح و به تفصیل بررسی می‌کند به رشته تحریر و تألیف آورده که الحق در تبیین حکمت متعالیه و آموزش زبان برتر او نقش آموزنده را ایفاء می‌کند. کتاب مزبور کتاب مشاعر است که به نظر این نگارنده، پیش از شروع به تحصیل کتاب اسفار هر دانشجوی فلسفه و هر پژوهشگری که در نظریات نویسنده کتاب بررسی می‌کند باید کتاب مشاعر را با دقت کامل بخواند زیرا کتاب مزبور در حقیقت یک مقدمه علمی (prolegomenon) بر کتاب کبیر اسفار است. نویسنده در این کتاب به عقیده خودش راه را برای پویایی گریه‌های خود در فلسفه اش هموار ساخته و مدلل می‌دارد که این تنها وجود است که خود ذاتاً از تحقق و اصالت برخوردار است. و بر کثرات ماهیات اشیاء فروغ تحقق و واقعیت و ظهور و حتی شیبیت و چیزی می‌بخشد و با شباهت بسیار ضعیف وجود همچون نوری‌ست که خود ذاتاً روشن و هویداست و هرگز روشنایی و پدیدارندگی را از سوی منبع دیگری کسب نمی‌کند و بر سلوح اجسام روشنایی و پدیدارندگی می‌آفریند. وجود، هم ظهور اشیاء است و هم بطون آنها، هم بدایت کل جهان هستی‌ست و هم نهایت آن. با هستی، علت علت است و مقدم بر معلول و با هستی

معلول معلول است و مؤخر از علت. اما در حدّ ذات نه‌تنها علت است و معلول نیست و نه‌تنها معلول است و علت نیست، و نه به‌تنهایی ظهور است و بطون نیست و نه بطون است و ظهور نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی